830

بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحِیم

ن وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ. ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ. وَ إِنَّ لَكَ لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ. وَ إِنَّكَ لَعَلى‏ خُلُقٍ عَظيمٍ. فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ. بِأَيیِّكُمُ الْمَفْتُونُ‏

ن، قسم به قلم و آنچه که می‌نویسند. به لطف و عنایت پروردگارت تو دیوانه نیستی. بطور مسلّم برای تو اجری غیرمنقطع خواهد بود. تو بر خُلق عظیم استواری. پس به زودی خواهی دید و خواهند دید. که کدام‌یک از شما خودباخته‌اید.

تمام قوای فعّاله‌ی عالم، مصادیق قلم

سوره‌ی قلم به این جهت «قلم» نامیده شده که در این سوره خداوند به «قلم» قسم یاد کرده است. بعضی از مفسّرین می‌فرمایند که ما هیچ قَسَمی در قرآن نداریم که به عظمت این قسم باشد. برای اینکه قلم، تمام قوای فعّاله‌ی در عالم را شامل می‌شود. این تنها آن قلمی نیست که ما با آن روی کاغذ خطّی می‌نویسیم. آن، یکی از مصادیق قلم است. قلم‌ها در عالم متعدّدند؛ قلم تکوین، قلم تشریع، قلم تکلیف، قلم تقدیر.

إنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ الْقَلَم [[1]](#footnote-1)

نخستین چیزی که خداوند آفرید، قلم بود.

اوّل مخلوق خدا بنا بر برخی روایات قلم بوده است، همان که واسطه است برای ایجاد سایر موجودات. چه بسا بنا بر نقل دیگر رسول خدا؟صل؟ فرموده‌اند:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِی[[2]](#footnote-2)

اوّلین چیزی که خدا خلق نمود، نور من بود.

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ رُوحی [[3]](#footnote-3)

اوّلین چیزی که خدا خلق نمود، روح من بود.

آن قلم اعلای حضرت حق، وجود اقدس رسول الله؟صل؟ خواهد بود. و تمام قوایی که در عالم کار می‌کنند و برکاتی از وجودشان در عالم پیدا می‌شود، همه‌ی اینها مصادیق قلمند و آنچه در عالم به وجود می‌آید «مَا يَسْطُرُونَ» است.

برای اینکه این عالم هستی یک کتابی است و در این عالم قوایی کار می‌کنند و موجوداتی هم از آنها به وجود می‌آیند. تمام این موجودات که در عالم هست، همه نوشته‌هایی هستند که در این عالم هستی نوشته شده، آن هم «مَا يَسْطُرُونَ»؛ یعنی همه منظّم نوشته شده، چون به هر خطّی که «سطر» گفته نمی‌شود. «سطر» آن کلماتی است که کنار هم منظّم چیده شده، با هم پیوستگی دارند و همه با هم یک معنا را افاده می‌کنند. ولذا تمام موجودات عالم با نظم و حساب دقیقی کنار هم چیده شده‌اند، نظم، نظم واحد است و این نظم واحد دلالت می‌کند بر ناظم واحد و کاتب واحد.

نویسنده‌ای واحد با نظم و حسابی دقیق این کتاب را نوشته است. لذا وقتی قسم خورده می‌شود: «وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ»، مثل این است که: قسم به سرتاسر هستی، قسم به کلّ کائنات، قسم به تمام قوای فعّاله‌ی عالم و قسم بر تمام موجوداتی که بر اثر آن قوایِ فعّاله‌ی عالم در عالم به وجود می‌آیند، همه‌ی سطرهای منظّمی و کلمات مرتّبی که همه ‌با هم به هم متّکی‌اند.

تمام این دستگاه‌های خلقت به هم مرتبطند، نظیر ارتباطی که بین دستگاه شیرسازی در بدن مادر با دستگاه معده‌ی طفل هست. معلوم است که منظّم ساخته شده، یعنی معده‌ی طفل برای این پستان ساخته شده و پستان مادر هم برای معده‌ی طفل ساخته شده که این شیر مال اوست.

این نمونه ارتباط در همه جای عالم دیده می‌شود و اصلاً علوم که به وجود آمده، هر علمی یعنی کاشف حساب‌هایی که در خلقت به کار رفته، معنای علم همین است: یعنی قوانین منظّمی که در عالم به وجود آمده آن قوانین را اکتشاف می‌کند. ولذا هر علمی به نامی نامیده می‌شود و قوانین مربوط به آن علم را اکتشاف می‌کند.

سخن از قلم و خواندن، نشانه‌ی اعجاز قرآن

«وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ»؛ قسم به قلم و آنچه که نویسنده‌ها می‌نویسند. از اعجاز قرآن و شاهد بر آسمانی بودنِ آن، همین است که در مکانی سخن از قلم به میان آورده که مسئله‌ی خواندن و نوشتن خیلی مطرح نبوده، برای اینکه سرزمین عربستان محیط وحشیّت و جهل بوده از اسمش معلوم است: «زمان جاهلیّت». اصلاً از کتاب بی‌خبر بودند، تعداد انگشت‌شماری، چند نفری سواد خواندن سطحی داشته‌اند، وگرنه آن‌جا که علم و تمدّن و معارفی در کار نبوده، در عین حالی که آنجا محیط جهل بوده عاری از کتاب و عاری از خواندن و نوشتن بوده، در آن محیط بر زبان یک فرد بزرگوار امّی که در تمام مدّت عمرش اصلاً هیچ ارتباطی با کتاب و قلم نداشته، اوّل آیه‌ای که جاری می‌شود سخن از خواندن و نوشتن به میان آمده است:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ [[4]](#footnote-4)

بخوان به نام پروردگارت كه آفريد. ‏انسان را از خون بسته‏‌ای خلق كرد. بخوان كه پروردگارت از همه کریم‌تر است. همان كه به وسيله‌ی قلم آموخت. به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد.

اوّلین کلمه خواندن است: «اقْرَأْ»؛ بخوان. سخن از قلم، قرائت، خواندن و نوشتن به میان آمده در محیطی که اصلاً هیچ ارتباطی به مطالب علمی و کتابی نداشته‌اند. این مطلب کاشف از این است که این کتاب، کتاب آسمانی است و شخص آورنده‌ی این کتاب، فوق عوالم بشری است و منطق و مکتبش از موازین عادی انسان‌ها خارج است.

شرف و سربلندی قلم

یکی از بزرگان که معصوم نیست ولی از علماست جمله‌ی خوبی دارد. می‌گوید:

انّ البیان بیانان: بیان اللّسان و بیان البنان، بیان اللّسان تدرسه الأعوام و بیان الأقلام باق علی مرّ الأیّام [[5]](#footnote-5)

بیان دو نوع است: بیان زبان و بیان قلم، بیان زبان با گذشت زمان کهنه می‌شود و از بین می‌رود ولی بیان قلم‌ها تا ابد باقی است.

ما دو نوع بیان داریم؛ یکی بیان زبان که انسان با زبان بیان می‌کند. یک نوع بیان با سر انگشت‌هاست که با قلم بیان می‌شود. الآن زبان حرفی می‌زند در هوا تموّجی پیدا می‌شود، برای همیشه که نیست، این می‌پوسد و از بین می‌رود. امّا آن بیانی که با قلم به وجود آمده سالیان دراز باقی می‌ماند. شاعر دیگری هم می‌گوید:

إذا أقسَمَ الأبطالُ يَوماً بسيفِهِمْ وعدُّوهُ مِمّا يُكسِبُ المَجدَ والكَرَمْ

كفى قلَمَ الكُتّابِ عِزّاً و رِفعَةً مدى الدَّهرِ أنَّ اللهَ أقسَمَ بالقَلَمْ[[6]](#footnote-6)

آن روز که جنگجویان قهرمان به شمشیرهای خود سوگند یاد کنند، و آن را اسباب بزرگی و افتخار بشمرند، برای قلم نویسندگان همین افتخار و سربلندی در تمام دوران جهان بس که خداوند سوگند به قلم یاد کرده است.

اگر یک روزی سلحشوران رزمنده به شمشیر خود قسم یاد کنند و شمشیر را مایه‌ی افتخار و بزرگی بدانند (که هست امّا) این شرف و سربلندی برای قلم نویسندگان در تمام دورانِ جهان بس که خداوند به قلم قسم یاد کرده و به شمشیر قسم نخورده است.

صعود سه صدا تا عرش خدا

روایت جالبی هم از رسول خدا؟صل؟ نقل شده که می‌فرمایند:

<ثَلاثُ تَخرُقُ الْحُجُبَ وَ تَنْتَهِی إلَی مَا بَینَ یَدَی اللَّهِ صَرِیرُ أَقْلامِ الْعُلَمَاءِ، وَ وَطْیُ أَقْدامِ الُمجَاهِدینَ، وَ صَوْتُ مَغازِلِ الُمحْصَناتِ [[7]](#footnote-7)

سه چیز است که حجاب‌ها را پاره می‌کند و به پیشگاه باعظمت خدا می‌رسد؛ صدای گردش قلم‌های دانشمندان به هنگام نوشتن، صدای قدم‌های مجاهدان در میدان جهاد و صدای چرخ نخ‌ریسی زنان پاک‌دامن.

سه صدا آن حجاب‌هایی را که مانع میان انسان و خداست آنها را پاره می‌کند تا به عرش خدا و پیشگاه باعظمت خدا می‌رسد؛ یکی صدای قلم علماء آن موقع که مشغول نوشتن هستند. این صدا نزد خداوند خیلی محترم است. این صدا افکار را زنده می‌کند، عقل‌ها را به حرکت در می‌آورد، تمدّن‌ها را به هم می‌پیوندد، محصول افکار گذشتگان را به آیندگان منتقل می‌کند، و آیندگان را به گذشتگان ارتباط می‌دهد. از برکت قلم این‌همه تمدّن به‌وجود آمده است. اگر قلم و نوشتن نبود تمام آثار گذشتگان از بین می‌رفت و ما هیچ اطّلاعی از آنها نداشتیم. مثلاً شیخ الرّئیس چه فکری داشته، خواجه نصیر طوسی چه فکری داشته، فلان مخترع و فلان مکتشف چکار کرده. این قلم بوده که میان ما و گذشتگان ارتباط داده و حافظ علوم و معارف و کمالات شده است. ولذا قلم خیلی ارزنده است، البتّه قلم‌های عفیف.

باید بدانیم که قلم دو نوع است؛ قلم‌های خدمتگزار و قلم‌های خیانتکار. قلم‌های خیانتکار بسیار خطرناک است، مفاسدی که از آن قلم‌ها به بشر رسیده از کمتر وسیله‌ای رسیده است. قلم‌های هرزه، قلم‌های بی‌عفّت و قلم‌های هتّاک افکار را خراب ‌می‌کنند، عقل‌ها را پشت پرده‌ی شهوات می‌برند و خیلی خیانت به بشر می‌کنند. همچنان‌که قلم‌های عفیف، خدمت بزرگی به بشر می‌کنند، قلم‌های هرزه‌ هم خیانت عظیمی به بشر دارند.

پس «صَرِیرُ أَقْلامِ الْعُلَمَاءِ»؛ صدای قلم علماء هنگام نوشتن بسیاری از موانع را برطرف می‌کند، عقل‌ها را به حرکت می‌آورد، به معراج می‌برد و به خدا می‌رساند. یک صدا هم «وَطْیُ أَقْدامِ الُمجَاهِدینَ»؛ صدای قدم مجاهدین در میدان‌های جهاد است. آن هم معلوم است، اگر جهاد مجاهدین نبود و خون‌هایی در راه دفاع از حریم حق ریخته ‌نشده بود، باز هم حق باقی نمی‌ماند:

لو لا صوارمهم و وقع نبالهم لم يسمع الآذان صوت مكبّر [[8]](#footnote-8)

اگر شمشیر برّان و قدرت نیزه‌های مجاهدین در راه خدا نبود، گوش‌ها هرگز صدای تکبیر را نمی‌شنیدند.

امروز نه مسجدی بود و نه منبری، نه صدای اذانی بود و نه صدای اللّه‌اکبری. همه‌ی این‌ها مرهون زحمات علماء و صدای قلم آنها از یک طرف، و صدای پای مجاهدین در میدان جهاد از طرف دیگر است. و سوّمی: <صَوْتُ مَغازِلِ الُمحْصَناتِ>؛ صدای چرخ نخ‌ریسی زنان پاک‌دامن هم حجاب‌ها را پاره می‌کند و انسان‌ها‌ را حرکت می‌دهد. یعنی خلاصه این سه نیرو برای حرکت دادن یک جامعه و ملّتی لازم است: یکی مربوط به اقتصاد است، یکی مربوط به جهاد و یکی مربوط به فرهنگ.

خدمات فرهنگی و قدرت نظامی معلوم است، و از خدمات اقتصادی یک نمونه نشان داده شده: <مَغازِلِ الُمحْصَنات>؛ چرخ نخ‌ریسی یکی از مصادیق خدمات اقتصادی است. چون در گذشته مردم اینها را می‌شناختند، کارخانه‌ها را نمی‌شناختند، اکنون مصداق بزرگ خدمات اقتصادی، کارگاه‌ها و کارخانه‌هاست. یعنی یک ملّتی، یک جامعه‌ای اگر بخواهد واقعاً حجاب‌های جهل و فساد و عقب‌ماندگی‌ها را کنار بزند و به قرب خدا برسد که خدا کمال مطلق، غنیّ مطلق، قدرت مطلق و علم مطلق است، یک جامعه‌ای بخواهد به خدا نزدیک بشود، یعنی جهل، فقر و ضعف را کنار بزند؛ نه ضعیف، نه فقیر و نه جاهل باشد باید در این سه بُعد حرکت کند: فرهنگ، اقتصاد و قدرت نظامی.

جامعه‌ی مسلمین باید غنی باشد که کفّار او را نبلعند. خودِ ثروت و اقتصاد در دنیا وسیله‌ی ارتقاء است و اگر جامعه‌ی مسلمین از آن برخوردار نباشند در مقابل کفّار احساس ذلّت و حقارت می‌کنند و همه چیز خود را از دست می‌دهند. از این‌رو این سه بُعد را نشان دادند، اینها انسان را حرکت می‌دهند و ملّت را به کمال خدا نزدیک می‌کنند.

## معنای «قُربةً إلَی الله»

«قُربةً إلَی الله» هم که شعار اساسی اسلام است و ما در همه‌ی کارها این عبارت را می‌گوییم، می‌خواهیم به خدا نزدیک شویم. امّا نزدیکی مکانی نیست، خدا که مکان ندارد به او مکانی نزدیک شویم، نزدیکی کمالی است. «قُربةً إلَی الله» یعنی کمالاً به خدا نزدیک بشویم نه مکاناً. هیچ ملّت جاهلی حق ندارد بگوید به خدا نزدیکم، در حالی که در جهل غوطه می‌خورد، چطور می‌تواند به خدا نزدیک شده باشد؟ خدا علم مطلق است. جاهل کجا و علم مطلق کجا؟ او قربتی به خدا ندارد. ملّت فقیری که چیزی ندارد و برای شامش معطّل است، مسلّم به خدا نزدیک نیست، برای اینکه خداوند غنی است، مگر فقیر می‌تواند به خداوند غنیّ مطلق نزدیک بشود؟ و همچنین آن کسی که قدرت ندارد، ضعف دارد، عاجز و ضعیف است، خدا که عجز و ضعف ندارد، نزدیکی او به خدا معنا ندارد.

ستایش خدا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

خداوند بعد از اینکه به «قلم» قسم یاد می‌کند، پیغمبر را می‌ستاید و مقدری از فضایل رسول‌الله را بیان می‌کند: قسم به سرتاسر هستی نعمت خداوند شامل حال توست، شخص تو مورد انعام خدا هستی:

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ [[9]](#footnote-9)

به لطف و عنایت پروردگارت تو دیوانه نیستی.

این‌ها خود دیوانه‌اند که تو را دیوانه می‌خوانند، چون ابوجهل می‌گفت رسول‌الله دیوانه است:

يَا أَيُّهَا الَّذِی نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ [[10]](#footnote-10)

ای كسی كه قرآن بر او نازل شده، تو به یقین ديوانه‏ای!

خدا هم به رسول‌الله؟صل؟ دلداری می‌دهد، این‎ها به تو می‌گویند مجنون! «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ»؛ به لطف خدایت تو مجنون نیستی، نظام عقلی تو نظامی است مستقر، متقن و مورد عنایت خدا. دیوانه آن کسانی هستند که در مقابل بت‌ها سجده می‌کنند. دیوانه کسی است که صبح خرما را خمیر می‌کند و از او خدا می‌سازد و می‌پرستد، ظهر که می‌شود همان را می‌خورَد، این دیوانه است. دیوانه کسی است که دختر خود را زنده‌زنده به گور می‌کند. دیوانه کسی است که در مقابل جمادات خضوع می‌کند. «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ»؛ تو که سراسر عقلی، تو عقل کلّی، تو که حجاب عالم مادّه را شکافته‌ای‌ و با عالم کمال مطلق ارتباط پیدا کرده‌ای، تو که انسان‌ می‌سازی و انسان‌آفرینی. چه می‌شود که به تو بگویند مجنون؟

اجر غیرمقطوعِ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دنیا

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ [[11]](#footnote-11)

بطور مسلّم برای تو اجری غیرمنقطع خواهد بود.

خدا برای تو پاداشی معیّن کرده که تمام شدن ندارد، اجر تو غیرممنون است. اجر دنیوی‌ آن حضرت را می‌بینیم که خداوند داده است، علی‌الدّوام بانگ عظمت و سیادت او از بالای مناره‌ها و از پشت دستگاه‌های فرستنده‌ی دنیا بلند است: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ ٱللَّه». علی‌الدّوام در تمام ساعات شبانه‌روز، در هر جای دنیا که مسلمان‌ها هستند، همه با صدای بلندی اظهار ادب به آستان اقدس او می‌کنند، و درود و رحمت خدا را علی‌الدّوام بر روان پاک رسول‌الله؟صل؟می‌خواهند. این اجر دنیوی ایشان است، این سیادت دنیاست:

وَ رَفَعْنا لَكَ ذِكْرَكَ [[12]](#footnote-12)

و آوازه‌ی تو را بلند ساختیم.

در دنیا بلند آوازه است: «وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ»؛ ممنون یعنی مقطوع، غیرممنون یعنی غیرمقطوع. اجر دنیوی‌اش غیرمقطوع است، تمام شدن ندارد. علی‌الدّوام تا آخرین روز عمر دنیا، تا روز قیامت رسول‌الله؟صل؟ زنده است، چون دین و شریعتش در عالم هست، نام مقدّسش به عظمت برده می‌شود. دل‌ها به عشق و مهر نسبت به او موّاج از محبّت است، زبان‌ها به حمد و ثنای او می‌چرخد. این اجر دنیوی اوست، تا برسد به اجر آخرت، که در عالم آخرت شفاعت او از تصوّر ما خارج است. بعد خداوند خُلق عظیم او را می‌ستاید:

وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ

تو بر خُلق عظیم استواری.

حتّی به «عَلَىٰ» هم تعبیر شده، مثل کسی که سوار بر مرکب شده باشد، مسلّط بر اوست. نه اینکه خُلق بر تو، تو بر خُلق مسلّطی. بر خُلق عظیم تسلّط داری، سوار بر مرکب خُلقی. گویی که خُلق و اخلاق خادم توست.

فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ [[13]](#footnote-13)

پس به زودی خواهی دید و خواهند دید.

به همین زودی اینها هم خواهند فهمید که کدام‌یک عاقلند؛ ابوجهل عاقل بود یا رسول الله؟صل؟؟ ابوسفیان عاقل بود یا رسول الله؟صل؟؟ «فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ»؛ اینها الآن نمی‌بینند ولی در آینده خواهند دید که:

بِأَييِّكُمُ الْمَفْتُونُ [[14]](#footnote-14)

کدام‌یک خود باخته‌اید.

به زودی خواهند دید که کدام‌یک از شما گرفتار فساد و جهل بوده‌اید؟ آیا تو مجنون بوده‌ای یا آن‌ها؟ دنیا قضاوت کرد و خودشان هم فهمیدند.

خطّ مشی و برنامه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

سپس به رسول خدا ؟صل؟ دستوراتی داده‌ می‌شود:

فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ [[15]](#footnote-15)

پس تکذیب کنندگان را اطاعت مکن.

نه اینکه پیامبر ؟صل؟ از مکذّبین پیروی می‌کرده و خداوند بخواهد او را نهی کند، این‌طور نیست، پیامبر معصوم است. بلکه منظور خطّ‌مشی نشان دادن است که دنیا بفهمد خطّ مشی و مکتب پیامبر این است. کسی از او توقّع نداشته باشد که مثلاً اگر ابوجهل پیشنهادی می‌دهد او تبعیّت کند. برنامه‌ی او این است که در مقابل مکذّبین، آنهایی که تکذیب مبدأ و معاد می‌کنند رام نمی‌شود. خیال نکنند که او حرف‌هایی که می‌گوید به ‌خاطر زندگی دنیوی است و طبعاً کسی که زندگی دنیوی را می‌خواهد، از حرف‌هایش می‌گذرد. و آنها بگویند آن‌قدر پول می‌دهیم تا این حرف‌ها را نزند. چون می‌خواهد به پول و قدرت برسد، از هر راهی که بشود به پول و ثروت و قدرت رسید، از همان راه می‌رود و اگر ببیند قدری از حرف‌هایش کوتاه بیاید به ثروت و قدرت می‌رسد، این کار را می‌کند.

امّا پیامبر ؟صل؟ این‌گونه نیست. «فَلاتُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ»؛ ‌برنامه‌ی او این است که هیچ‌گاه در مقابل مکذّبین رام نمی‌شود. جملات بعد را هم خواندیم تا «مَنَّاعٍ لِلْخَيْر». بنا بر این کسانی را که خیر از آنها صادر نمی‌شود و دیگران را هم از راه خیر باز می‌دارند به دستگاه خودت راه نده. «مَنَّاعٍ لِلْخَيْر» نباش و تابع «مَنَّاعٍ لِلْخَيْر»ها هم نباش. باز هم نشان دادن خود برنامه است.

مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ [[16]](#footnote-16)

بسیار مانع خیر و متجاوز و گناه‌کار است.

فرق «اَثیم» با «آثم»

«مُعتدی» یعنی کسی که تجاوزگر است و از حدّ عدل تجاوز می‌کند. «اَثیم» با «آثم» فرق دارد؛ «آثم» یعنی گنه‌کار، امّا «اَثیم» یعنی کسی که اصلاً گنه‌کاری خوی او شده، اگر گناه نکند آرام نمی‌گیرد.

بعضی مردم اصلاً عشق به گناه دارند. ولی یکی «آثم» است گناه می‌کند، مثلاً ممکن است یک وقتی غیبتی بکند یا لقمه‌ی حرامی بخورد، امّا بعضی هستند از لقمه‌ی حلال لذّت نمی‌برند، باید حتماً غذای حرام بخورند. مال و زندگی حلال خودشان برایشان لذّت‌بخش نیست، مرتّب تلاش می‌کنند به یک حرامی دست‌ بیابند. این‌ها از «آثم» هم گذشته‌اند، «اَثیم»‌اند. عشق به گناه دارند، خوی گناه‌طلبی در جانشان پیدا شده است.

گربه اگر کنار سفره مثل آدم‌ها بنشیند و شما نان و پنیر یا گوشتی در مقابلش بگذارید، خیلی نوش جانش نیست و خیلی کیف نمی‌کند. باید از دیوار بپرد بیاید و یک قالب پنیر را بدزدد و از این بام به آن بام فرار کند و در برود. او از این کار لذّت می‌برد. انسان‌هایی هم هستند که این‌چنین‌اند، یعنی خوی گناه‌طلبی در اینها پیدا شده: «مُعْتَدٍ أَثِيمٍ»؛ اینها «اَثیم»‌اند. واقعاً در معامله اگر صادق باشد، خود را آدم عقب‌مانده‌ای حساب می‌کند. می‌گوید: آدمی که راست بگوید و در معامله‌ صاف و ساده باشد و کلاه سر کسی نگذارد، این زرنگ نیست، اصلاً کاسب نیست، آدم ساده‌لوحی است و به ‌درد نمی‌خورد. حتماً باید یک کاری بکند ولو کم هم باشد دروغی بگوید، تدلیسی بکند، حقّه‌ای بزند، یک کلاهی سر کسی بگذارد که بگویند آدم زرنگ و کاردانی است. اینها«اَثیم»‌اند.

بدبین کردن مردم نسبت به اسلام

واویلا اگر مسلمان باشد و قیافه‌ی اسلامی هم داشته باشد و نماز خوان و تسبیح به دست، ولی «مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ » باشد، برای اینکه وقتی دیگران او را به این کیفیّت می‌بینند، می‌گویند با این وضع معلوم می ‌شود که اسلام دزدپرور است و نسبت به اسلام بدبین می‌شوند و از آمدن به راه خیر خودداری می‌کنند.

عرض شد این‌طور نیست که همیشه کفّار «مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ» باشند. می‌شود انسان‌های مسلمان مسجدی «مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ» باشند. به مسجد بیاید آن‌قدر تندی و پرخاش‌گری و آبروریزی کند که مردم احساس امنیّت نکنند و به مسجد نیایند. بسیاری از مردم هستند که در مسجد احساس امنیّت نمی‌کنند چون فلان آدمِ بدزبان، نیش زبان می‌زند و آبرویش را می‌ریزد به مسجد نمی‌آید. افرادی در مسجد پیدا می‌شوند شرور، بد زبان، پرخاش‌گر، بی‌ادب و بی احترام، اینها مردم را وادار می‌کنند که به مسجد نیایند و اصلاً راهشان از مسجد کج بشود. اینها: «صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّه» [[17]](#footnote-17)؛ جلوگیری از راه خدا می‌کنند. «مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ»؛ مانع خیر می‌شوند و سلب امنیّت فکری از دیگران می‌کنند. و حال اینکه مردم باید در مساجد، در جلسات و در همه جا احساس امنیّت کنند و آبرو و احترامشان محفوظ بماند تا نسبت به اماکن دینی راغب بشوند. اگر کسی با نیش زبانش و یا با بدرفتاری‌اش مردم را از مسجد بیزار کند جزء همین‌ها خواهد بود:

الَّذینَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ [[18]](#footnote-18)

کسانی که مردم را از راه خدا باز می دارند.

لا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِراطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ [[19]](#footnote-19)

بر سر هر راه ننشينيد كه مردم را بترسانید و از راه خدا برگردانید.

آیا این تنها به کفّار مربوط است؟ ممکن است در میان مسلمان‌ها هم افرادی پیدا بشوند که راه‌زن باشند، راه خدا را بزنند: «مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ» باشند، باب خیر را سدّ کنند و «مُعْتَدٍ أَثِيمٍ» باشند. بعد می‌فرماید:

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ [[20]](#footnote-20)

(تجاوزکاری) برای این است که صاحبِ مال و فرزندان فراوان است.

علّت مخالفت با انبیاء علیهم السلام

در تاریخ بشر هر زمانی که با انبیاء مخالفت شده، آیا از روی روشن‌فکری بوده؟ مثلاً چون بشر فکر می‌کرده منطق انبیاء روی عقل نیست، از این جهت بوده؟ نه، ابداً این نبوده. اگر این باشد پس مردم زمان نوح؟ع؟ خیلی روشن‌فکرتر از مردم زمان ما بوده‌اند، برای اینکه آن‌قدر اینها در مقابل حضرت نوح ایستادگی کردند که در طول دوهزار سال، دوهزار و پانصد سال یا حدّاقل نهصد و پنجاه سال که مسلّم است قرآن تصریح کرده نهصد و پنجاه سال نوح دعوت کرده، قبل از طوفان تنها هشتاد نفر مؤمن شدند، بقیّه همه مخالف بودند، پس خیلی روشن‌فکر بودند؟ اگر ملاک روشن‌فکری مخالفت با انبیاء و ادیان باشد، پس آن‌ها خیلی روشن‌فکرتر از ما بودند. امّا این‌طور نیست. پس اینها چرا با انبیاء مخالفت می‌کردند؟ «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ».

إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ [[21]](#footnote-21)

وقتی آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید اینها افسانه‌های پیشینیان است.

آن‌ها می‌خواستند بی‌مبالات در امر پول، ثروت، قدرت و جاه پیش بروند و تا جایی که دلشان می‌خواهد قدرت به دست بیاورند، و از هر راه که شده و هر قدر دلشان می‌خواهد ثروت به‌دست بیاورند. وقتی می‌دیدند انبیاء مهار بر دهانشان می‌زنند و نمی‌گذارند بی پروا باشند و در امر ثروت‌طلبی و جاه‌طلبی آنها را محدود می‌کنند و همه چیز را کنترل می‌کنند، لذا با انبیاء می‌جنگیدند:

أَ فَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ [[22]](#footnote-22)

چرا هر گاه پيامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد در برابر او تكبّر كرديد، پس گروهی را تكذيب نمودید و گروهی را می‌کشتید؟

علّت اینکه پیغمبر‌ان را تکذیب می‌کردید و می‌کشتید، برای این بوده که آنها حرف‌هایی می‌زدند که با اهواء نفسانی شما جور نبود، مطابق میل شما حرف نمی‌زدند، نمی‌پسندیدید. و لذا: «فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ»؛ این هم اشاره به همان: «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ» است. چون می‌خواهد دارای مال و ثروت باشد. لذا:

إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

وقتی آیات ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید رهایش کن، اینها افسانه‌های کهن‌اند.

یعنی افسانه‌هایی که سابق هم می‌گفتند، همان‌ها را می‌گویند. از اوّل هم افسانه می‌گفتند که اگر مُردید، دوباره زنده می‌شوید و به اعمالتان رسیدگی می‌شود. سال‌ها و قرن‌هاست که پدران ما مرده‌اند، چرا زنده نمی‌شوند؟ پس افسانه است. نه، حرف‌های پیامبران افسانه نبوده، بلکه تکذیب‌کنندگان چون می‌دیدند با اعتقاد به معاد باید تقوا داشته باشند و کسی که اعتقاد به معاد دارد از خیلی از پول‌ها و کارهای حرام باید بگذرد؛ رباخواری، احتکار، گران‌فروشی و اجحاف نکند. می‌بیند که اگر بخواهد معتقد به معاد باشد نمی‌شود. لذا می‌گوید حرف‌های پیامبران افسانه‌های کهن است. «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ»؛ چون می‌خواهد صاحب مال و ثروت و اولاد و نفرات و قدرت بشود.

تهدید مبارزه‌کنندگان با دین خدا

سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ [[23]](#footnote-23)

به همین زودی داغی بر خرطومش می‏گذاريم.

خداوند کسی را که در مقابل پیغمبر اکرم؟صل؟ ایستاده، تهدید کرده، البتّه این مال همه است و تا روز قیامت هم تهدید می‌کند آن کسانی را که با دین خدا مبارزه می‌کنند. دین خدا از بین نخواهد رفت:

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ [[24]](#footnote-24)

آن‌ها می‏خواهند نور خدا را با دهان‌های خود خاموش کنند، ولی خدا نور خود را كامل می‏كند.

بله، خداوند تا نور خود را به اتمام نرساند دست‌بردار نیست، اگر بخواهند نور خدا را خاموش کنند، بر خرطومشان داغ نهاده خواهد شد. اینکه «خرطوم» گفته شده این تهدید و تحقیر هم هست، چون خرطوم در فیل هست و در خوک هم گفته می‌شود. انسان‌ها بینی دارند. از بینی تعبیر به «خرطوم» شده، مانند آن حیوانی که بر خرطومش داغ گذاشته و آن را به خاک می‌مالند، خداوند تهدید کرده: ما دماغ مبارزه‌کنندگان با دین را به خاک خواهیم مالید، داغی بر خرطومش می‌گذاریم که همه‌ی عالم داغ او را بشناسند و رسوایی او را تشخیص بدهند.

یکی از مصادیق این داغ نهادن در جنگ بدر بود، چون این آیات قبل از جنگ بدر نازل شده، در جنگ بدر بر بینی ابوجهل و دیگران داغ نهاده شد و اتّفاقاً بر بینی‌اش ضربت خورده بود. به دست حضرت امیر؟ع؟ هم ضربت خورده بود. این آیه لطافتی هم دارد. یعنی ما به دست علی؟ع؟ بر بینی آن‌ها داغ خواهیم گذاشت. و همین‌طور هم شد، در جنگ بدر داغی بر بینی ابوجهل و هم‌فکرانش نهاده شد، خرطومشان به خاک مالیده شد.

امیدواریم اِن‌شاءالله خداوند عنایتی کند، خرطوم جبّاران زمان ما هم به‌زودی به خاک مالیده بشود و خداوند داغی بر بینی اینها بگذارد که در دنیا رسوایی‌شان برملا بشود، همان‌گونه که رسوایی ابوجهل و هم‌فکرانش برملا شد و همه فهمیدند که اینها خبیث و پلید و دشمن بشر بودند. تا اینجا ترجمه‌ی آیات شریفه بود.

دنیا عاجز از شناخت عظمت مؤمن

امام صادق؟ع؟می‌فرماید:

الْمُؤْمِنُ فِی الدُّنْيَا غَرِيبٌ‏ لَا يَجْزَعُ مِنْ ذُلِّهَا وَ لَا يَتَنَافَسُ أَهْلَهَا فِی عِزِّهَا [[25]](#footnote-25)

مؤمن در دنيا غريب و ناشناس است، نه از خواری آن بی‌تابی کند و نه در کسب عزّتش با اهل دنیا رقابت نماید.

یعنی دنیا نمی‌تواند عظمت مؤمن را نشان بدهد. مثل آدمی که به شهر غریبی رفته کسی او را نمی‌شناسد. این آدم در وطن خودش خیلی محترم و بزرگوار است امّا در شهری که غریب است اصلاً اعتنا به او نمی‌کنند، سلام به او نمی‌دهند خیلی با غربت زندگی می‌کند، از همه چیز منقطع است. مؤمن در دنیا چنین است، یعنی دنیا‌داران به ارزش مؤمن پی نمی‌برند و احترامش را نمی‌شناسند. لذا او هم نباید توقّع داشته باشد که در دنیا آن‌چنان که هست شناخته بشود.

«لَا يَجْزَعُ مِنْ ذُلِّهَا»؛ مؤمن اگر در دنیا بی‌احترامی و محرومیت دید جزع و بی‌تابی نمی‌کند. طبیعت غریب در هر شهر غریبی همین است، خاصیّت غریب در بلاد غربت همین است. اگر مثلاً غذا، خانه‌ی خوب یا امکانات دیگر به او نرسید، غریب است و شخص غریب توقّع ندارد که وقتی ده روزی می‌خواهد در شهری مثلاً در لندن بماند، آنجا یک کاخی به او بدهند و با غذاهای چرب و نرم پذیرایی گرمی از او بشود. معقول نیست که آدم ایرانی در لندن مورد احترام قرار بگیرد. مؤمن در دنیا همین‌گونه است. مؤمن، آخرتی و آسمانی است. مؤمن واقعی نه اسمی. مؤمن واقعی، الهی است. اگر او در دنیا مورد بی‌احترامی قرار بگیرد، کسی او را نشناسد و آنچنان که باید نسبت به او رعایت احترامات بشود، رعایت نشود، ناراحت نمی‌شود. هیچ‌وقت بی‌تابی نمی‌کند از اینکه در دنیا به خواسته‌های خودم نرسیدم. نه، خواسته‌های او در عالم آخرت است.

«وَ لَا يَتَنَافَسُ أَهْلَهَا فِی عِزِّهَا»؛ مؤمن هیچ‌گاه بر سر عزّت دنیا با اهل دنیا و کاخ‌نشین‌ها معارضه‌ای نمی‌کند. می‌گوید آنها مال خودشان است به من چه مربوط است. در دنیا این‌چنین مؤمن وقتی دنیا‌دارها را می‌بیند که غرق در لذّت و کامیابی‌اند، می‌گوید این‌ها مردم دنیا هستند و بطور موقّت زندگی‌شان همین است، ولی من که خوشی موقّت نمی‌خواهم.

خدایا! مریض‌ها را شفای عاجل عنایت بفرما.

حُسن عاقبت به همه‌ی ما عنایت بفرما.

آمین یا ربّ العالمین

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. \_ بحارالانوار، جلد 57، صفحه‌ی 93. [↑](#footnote-ref-1)
2. \_ بحار الانوار، جلد۵۴، صفحه‌ی 170. [↑](#footnote-ref-2)
3. \_ بحارالانوار، جلد 54، صفحه‌ی 309. [↑](#footnote-ref-3)
4. \_ سوره‌ی علق، آیات 1 تا 5. [↑](#footnote-ref-4)
5. \_ بحارالانوار، جلد 54، صفحه‌ی 362. [↑](#footnote-ref-5)
6. \_ دیوان قصاید أبو الفتح البستی. [↑](#footnote-ref-6)
7. \_ الشهاب فى الحكم و الآداب، صفحه‌ی 22. [↑](#footnote-ref-7)
8. \_ سفینة البحار، جلد 5، صفحه‌ی 42، مدح اصحاب الحسین علیه السلام. [↑](#footnote-ref-8)
9. \_ سوره‌قلم، آیه‌ی 2. [↑](#footnote-ref-9)
10. \_ سوره‌ی حجر، آیه‌ی 6. [↑](#footnote-ref-10)
11. \_ سوره‌ی قلم، آیه‌ی 3. [↑](#footnote-ref-11)
12. \_ سوره‌ی انشراح، آیه‌ی 4. [↑](#footnote-ref-12)
13. \_ سوره‌ی قلم، آیه‌ی 5. [↑](#footnote-ref-13)
14. \_ سوره‌ی قلم، آیه‌ی 6. [↑](#footnote-ref-14)
15. \_ سوره‌ی قلم، آیه‌ی 8. [↑](#footnote-ref-15)
16. \_ سوره‌ی قلم، آیه‌ی 12. [↑](#footnote-ref-16)
17. \_ سوره‌ی بقره، آیه‌ی 217. [↑](#footnote-ref-17)
18. \_ سوره‌ی هود، آیه‌ی 19. [↑](#footnote-ref-18)
19. \_ سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 86. [↑](#footnote-ref-19)
20. \_ سوره‌ی قلم، آیه‌ی 14. [↑](#footnote-ref-20)
21. \_ سوره‌ی قلم، آیه‌ی 15. [↑](#footnote-ref-21)
22. \_ سوره‌ی بقره، آیه‌ی 87. [↑](#footnote-ref-22)
23. \_ سوره‌ی قلم، آیه‌ی 16. [↑](#footnote-ref-23)
24. \_ سوره‌ی صفّ، آیه‌‌ی 8. [↑](#footnote-ref-24)
25. \_ تحف العقول، صفحه‌ی 370. [↑](#footnote-ref-25)